



مکتب روحانی مشاوره مسیحی

بیش از رستگاری

A Theology of Christian Counseling

More than Redemption

نویسنده: جی آدامز
مترجم: شاهرخ صفوی
ویرایش: فرح صفوی

پیشگفتار مترجم

شخصی که به مشاور مسیحی رجوع می کند در این کتاب "مقاضی" نامیده شده، و شخص مشاور نیز "مشاور" نامیده شده است. شاهرخ صفوی

فصل های کتاب

فصل اول:	نیاز مکتب روحانی در مشاوره مسیحی
فصل دوم:	مکتب روحانی و مشاوره
فصل سوم:	اصول کلام خدا - مشاوره و مکاشفه مخصوص
فصل چهارم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اساس محیط انسان
فصل پنجم:	اصول خدا - نام خدا و مشاوره مسیحی
فصل ششم (بخش ۱):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل ششم (بخش ۲):	اصول خدا - مشاوره مسیحی و دعا
فصل هفتم:	اصول خدا - مشاوره مسیحی و اصل تثلیث
فصل هشتم (بخش ۱):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل هشتم (بخش ۲):	اصول انسان - مشاوره مسیحی و زندگی انسان
فصل نهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و گناه انسان
فصل دهم:	اصول انسان - مشاوره مسیحی و عادت
فصل یازدهم:	اصول انسان - چگونه گناه بر افکار تاثیر می گذارد
فصل دوازدهم:	اصول رستگاری - بیش از رستگاری
فصل سیزدهم (بخش ۱):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل سیزدهم (بخش ۲):	اصول رستگاری - بخشش و مشاوره مسیحی
فصل چهاردهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و زندگی نو
فصل پانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و میوه روح القدس
فصل شانزدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و ریشه کنی
فصل هفدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و استقامت
فصل هجدهم:	اصول پاکسازی - مشاوره مسیحی و رنج
فصل نوزدهم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و کلیسا
فصل بیستم:	اصول کلیسا - مشاوره ایمانداران جدید
فصل بیست و یکم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و انضباط کلیسا
فصل بیست و دوم:	اصول کلیسا - مشاوره مسیحی و اعمال رحیم
فصل بیست و سوم:	اصول آینده - مشاوره مرگ و افراد در حال مردن
فصل بیست و چهارم:	اصول آینده - مشاوره مسیحی و قضاوت
فصل بیست و پنجم:	خلاصه مطالب

فصل چهارم

مشاوره و اساس محیط زیست انسان

اصول خدا

دنیای نجات نیافته، در محیط کاملاً خصومت آمیزی زندگی می کند که نه آن را می فهمد و نه دوست می دارد. من اصولاً راجع به فرسودگی که پس از قضاوت و سقوط انسان بر دنیا وارد گردید (پیدایش ۳: ۱۷ تا ۱۹) صحبت نمی کنم، با وجود آنکه عنصر مهمی از آن است. صحبت من راجع به موضوعی ابتدائی تر از آن می باشد. مزمور ۱۳۹ را در نظر بگیرید:

مزمور ۱۳۹

۱: خداوند، تو مرا آزموده و شناخته ای.

۲: تو از نشستن و برخاستنم آگاهی،
و اندیشه هایم را از دور می دانی.

۳: تو راه رفتن و آرامیدنم را سنجیده ای،
و با همه راههایم آشنایی.

۴: حتی پیش از آنکه سخنی بر زبانی آید
تو، ای خداوند، به تمامی از آن آگاهی.

۵: از پیش و از پس احاطه ام کرده ای،
و دست خویش را بر من نهاده ای.

۶: چنین دانشی برایم بس شگفت انگیز است،
و چنان والا که بدان نتوانم رسید.

۷: از روح تو کجا بروم؟
از حضور تو کجا بگریزم؟

۸: اگر به آسمان فراروم، تو آنجایی،
و اگر در هاویه بستر بگستریم، تو آنجا نیز هستی!

۹: اگر بر بالهای سحر پرواز کنم،
و در دوردست ترین کرانه های دریا قرار گیریم،

۱۰: حتی آنجا نیز دست تو مرا راهنما خواهد بود،
و دست راستت مرا خواهد گرفت.

۱۱: اگر گویم: «بی گمان تاریکی مرا پنهان خواهد کرد،
و نور گرداگردم به شب بدل خواهد شد»،

۱۲: اما حتی تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست،
بلکه شب همچون روز روشن است؛
چرا که تاریکی و روشنایی نزد تو یکسان است.

۱۳: زیرا باطن مرا تو آفریدی؛
تو مرا در رحم مادرم در هم تنیدی.

۱۴: تو را می ستایم، زیرا عجیب و مهیب ساخته شده ام؛
اعمال تو شگفت انگیزند،
و جان من این را نیک می داند.

۱۵: استخوانبندی ام از تو پنهان نبود،
چون در نهان ساخته می شدم.
آنگاه که در ژرفای زمین تنیده می شدم،

۱۶: دیدگانت کالبد شکل ناگرفته مرا می دید.
همه روزهایی که برایم رقم زده شد
در کتاب تو ثبت گردید،
پیش از آنکه هیچ یک هنوز پدید آمده باشد.

۱۷: خدایا، اندیشه های تو برایم چه ارجمند است!
جمله آنها چه عظیم است!

۱۸: اگر بخواهم آنها را بر شمارم،
از دانه های شن فزونتر است.
وقتی که بیدار می شوم،
هنوز با توام.

۱۹: خدایا، کاش که شریران را می کشتی!
ای مردمان خون ریز، از من دور شوید!

۲۰: اینان به نیت بد از تو سخن می گویند؛
دشمنانت نام تو را به باطل می برند.

۲۱: خداوندا، آیا از آنان که از تو نفرت دارند، متنفر نیستم،
و از آنان که علیه تو برمی خیزند، کراهِت ندارم؟

۲۲: آری، با نفرت کامل از آنان متنفرم،
و ایشان را دشمن خویش می‌شمارم.

۲۳: خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس؛
مرا امتحان کن و دغدغه‌هایم را بدان.

۲۴: ببین که آیا در من راه اندوهبار هست،
و به راه جاودانی هدایت‌م فرما.

معلوم است که نویسنده این مزمور فرزند خدا است، اما آنچه گفته برای بی‌ایمانان نیز حقیقت دارد؛ محیط زیست انسان در خدا است. و کسانی که در گناه بسر می‌برند با محیط زیست خود در ستیزند. طبیعت وجود خدا را برایشان ابراز می‌دارد، ولی حواسشان جای دیگری است. آسمان و زمین، دریا و طوفانها را می‌بینند^(۱) اما روی برگردانده می‌روند دنبال کارشان. در صورتی که خدا صدایشان می‌زند. خدا همه جا هست. هم نزدیک است و هم دور. حتی رعد و برق آسمانی برای کسانی که عظمت خدا را در آنها نمی‌بینند وحشتناک است^(۲).

امکان ندارد بی‌ایمانی خدا را در طبیعت ندیده باشد. ولی ”روزگار“ حواسش را ربوده است. هر بی‌ایمانی متوجه رنج و زحمتی است که محیط زندگی برایش فراهم ساخته. روانشناسان و فلاسفه این دنیا نام این گرفتاری‌ها را مجموعاً ”بیگانگی“ یا ”وَهشت“ angst گذاشته‌اند^(۳)، ولی هر اندازه بخواهند بشناسند، محرومند، چون محیط زیست کلاً از خدا است، و لازم است ابتدا او را شناخت. همه می‌دانند اشکال بر درون خودشان است و در دنیا، اما آنچه مسئله را ایجاد کرده: دوری از خدا، نمی‌گذارد به مسئله بیاندیشند. آنکه تولد تازه را دریافت نکرده انسان نامعلومی است؛ هیچ موردی قاطع نیست. معیاری خارج از خودش، با تغییر دامنه داری که دارد، برایش فراهم نیست. هیچ چیزی قطعی نیست، نه اطمینان از زندگی خودش دارد، و نه از آنچه خواهد گذشت. امکاناتش نیز دائماً در حال تغییر است، چون محیط دائماً در حال تغییر است. و به این دلیل ناراضی است. می‌آید با وضع بسازد که وضع عوض می‌شود و خود را با مسائل و مشکلات تازه ای می‌بیند. چگونه می‌تواند از وضعیت راضی باشد؟ مسیحیان نیز زمانی که گناه می‌کنند با چنین ناراضیاتی‌ها مواجه می‌شوند. اما فرقی اینجا است که ایمانداران می‌دانند چکار باید بکنند:

اول یوحنا ۱

۹: ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم،

او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد

و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد.

ما این امکان را از خدا داریم (خدا را شکر). توبه و پاکسازی را در خدا داریم. راه برای همیشه بر روی ما باز شده و دلیلی نمانده با محیط خود مشکلی داشته باشیم^(۴). این همه با وجود آنکه محیط آلوده گشته و روی به زوال آورده. پولس می‌گوید:

رومیان ۸

۱۸: در نظر من، رنجهای زمان حاضر

در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است.

خدا در ما، اطراف ما و درون ماست. او می داند چه در دلمان می گذرد و به ما دلداری می دهد. مزمور می گوید از ازل ما را می شناخت. بله خدای واقف و حاضر محیط زیست ماست. و با وجود آنکه بی ایمانان عمیقاً در معرض اعمال نفوذ محیط زیست خود قرار گرفته اند، نتوانسته اند به هیچ درجه به عمق مشکلی که دارند برسند (منظور من از محیط زیست فلسفه سطحی و تحریف شده اسکینر و گلاسر نیست. منظور من خدا است، و آنچه آفریده که در خدمت او است و جلال را به او می دهد). به این دلیل، هر بی ایمانی با هر مسلکی که داشته باشد، نمی تواند محیطی که در آن زندگی می کند را بشناسد، و در نتیجه خراب می کند و اوضاع را نیز برای همه بدتر می سازد. فلاسفه بسیاری آمده و رفتند، و چون خدا را نشناختند، چیزی جز منبری برای خود و دست فروشان خود بجای نگذاشتند. و حال، محیطی داریم که اگر می توانست، فریاد بر می آورد که این را خدا نمی خواهد، این ها همه خلاف خواست خدا است.

وقتی اسکینر B. F. Skinner، که با نفوذترین و خوش سخن ترین رفتارگرایان دنیا است، صحبت از کنترل محیط زیست می کند (سطون اصلی قدرتی است که دارد)، و وقتی ویلیام گلاسر William Glasser، می گوید می تواند متقاضیان را به جایی برساند که حقیقت خود را دریابند، برای مسیحیان واضح است که هیچ یک نمی دانند چه می گویند. چگونه گلاسر که آدمی بیش نیست، می داند حقیقت چیست؟ آیا واقعاً می تواند تنها با حرف زدن کسی را با حقیقت آشنا سازد؟ نمی داند که انسان روح دارد و روحش ناآرام است؟ تنها کاری که می کند آدم را از چاهی به چاه دیگر می اندازد. و متأسفانه ما که با گناه آشنائیم، می دانیم که این خود وضع مردم را بدتر می کند.

لوقا ۶

۹: و این مثل را نیز برایشان آورد:

«آیا کور می تواند عصاکش کور دیگر شود؟»

آیا هر دو در چاه نخواهند افتاد؟

متأسفانه نمی دانند چکار می کنند:

لوقا ۲۳

۳۴: عیسی گفت:

«ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی دانند چه می کنند.»

آنگاه قرعه انداختند تا جامه های او را میان خود تقسیم کنند.

اسکینر نیز صحبت از محیط زیست می کند. اما او منکر خدا هم هست. حال چگونه توانسته صحبت از محیط زیست بکند خدا داند! اگر این حکمت را ندارد که محیط زیست زنده است، و حیاتش نهفته در خدا است، چگونه می تواند ادعای بلند و والائی چون "کنترل" محیط زیست را بکند؟ آیا روح در کار نیست؟ احساسی در کار نیست؟ او تنها وقتش را صرف آنچه ظاهراً به چشم می خورد می کند و می گوید همین است که هست! اما خدا دنیای مرئی را با دنیای نامرئی پیوسته نشان داد(ه). همانگونه که در این زندگی نمی توان جسم انسان را از روحش صوا کرد، نمی توان دنیای مرئی را از دنیای نامرئی سوا کرد.

اسکینر فکر کرده بود می تواند انسان را با دست بردن بر محیطی که در آن است، تغییر دهد. در صورتی که خدا به کاری که پادشاهان فکر می کردند صحیح است، می خندد، چه رسد به او.

مزمور ۲

۱: چرا ملتها می شورند
و قومها به عبث تدبیر می کنند؟

۲: پادشاهان زمین به پا می خیزند
و فرمانروایان به مشورت می نشینند،
بر ضد خداوند و بر ضد مسیح او؛
۳: که «بیابید بندهایشان بگسلیم
و زنجیرهایشان از خود بیفکنیم.»
۴: آن که در آسمانها جلوس کرده، می خندد؛
خداوندگار ریشخندشان می کند.

نتیجتاً در مشاوره لازم است محیط زیست را آنگونه که خدا نشان داده شناساند. به عبارت دیگر، شناختی که یک مسیحی از محیط زیست دارد با شناختی که بی ایمان دارد فرق بسیاری دارد. دنیای مسیحیان با دنیای غیر مسیحیان فرق دارد. این را مسیحیان باید بشناسند. دیدگاه مسیحیان نسبت به دنیا، درختان، حوا، پول، مردم، و غیره، فرق بزرگی دارد:

اول قرننیا ۲

۹: چنانکه آمده است:

«آنچه را هیچ چشمی ندیده،
هیچ گوشی نشنیده،

و به هیچ اندیشه ای نرسیده،

خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.»

۱۰: زیرا خدا آن را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته،

چرا که روح همه چیز،

حتی اعماق خدا را نیز می کاود.

آیا خدا در دنیا کار می کند؟ پس مشاوره نیز باید این حقیقت را منعکس کند. خدا در کار هست. اگر اینطور نباشد، چه حقیقتی را می خواهیم بازگو کنیم؟ آیا خواست و اراده خدا در محیط زیست انسان بجای آورده می شود؟ اگر چنین است، لازم است بدانیم چگونه و به چه صورت. فرضیه ای که چنین کاری نکند، اساس کار را نادیده می گیرد. آیا خدا خودش را نشان داده؟ آیا حرفی راجع به انسان و دنیائی که در آن زندگی می کند زده؟ اصلاً برایش مهم هست، یا برایش فرقی نمی کند؟ جواب به این سؤال برای کسی که درد می کشد مهم است. آیا خدا تا بحال کاری کرده تا درد و گرفتاری کسی بر طرف شود؟ و اگر اینطور است، چیست و چگونه انجام شده است؟ شکی نیست که جواب این سؤالات بقدری مهم هستند که هیچ مشاوره بدون داشتن جواب آنها، حتی پای داخل جلسه نخواهد گذاشت. با این وجود، مشاوران بسیاری همین گونه به کار ادامه داده و می دهند. البته مسیحیان تعجب نمی کنند چون می دانند انسان طبیعتاً مرده در خدا است. زندگی روحانی ندارد (حیاتی که روح القدس تولید می کند) تا بتواند برداشتی از آن داشته باشد. اما با مسیحیانی که

روانشناسی و روانکاوی می کنند چکار باید کرد؟ چگونه این افراد که از جانبی روح القدس را دریافت کرده اند، مردم را به راه های ضد خدا می کشانند؟

درک این مطلب مشکل است، اما وقتی به رواجی که این روحیه ناسالم پیدا کرده و زیانی که بار می آورد فکر می کنیم، می بینیم که لازم است با آن مبارزه کنیم. در طول تاریخ (خصوصاً تاریخ غرب^(۶))، بی طرفی عقاید (خنثی گری) در خصوص انجام کار و کسب روزانه، جزء خواست های مردم بوده. مسیحیان پیشرفته (مُدرن) فکر می کنند می توانند عقاید مسیحی خود را در یک دست، و راه های دنیا^(۷) را در دست دیگر بگیرند و اشکالی ایجاد نخواهد شد! لزومی ندارد راهی را با راه خدا مقایسه کنند! دست خودشان است چکار می کنند و چگونه زندگی را می گذرانند! حد عقل کاری که لازم است بکنیم این است که این مسیحیان را بیدار کنیم که این خواست خدا نیست.

این دیدگاه خدا نیست. عیسی مسیح جاننش را برای چنین کاری نداد. فلسفه بافان آنچه مربوط به جامعه می باشد را ”دنیوی“، و آنچه مربوط به خدا می شود را ”مذهب“ نام برده اند و این دو را از یکدیگر جدا کرده اند. این دوشاخه کردن دنیا، برای این بوده تا خدا را از جامعه دور کنند. این را همه جا می بینیم، و حتی مسیحیان را آلوده به آن می بینیم. حال شش روز را دنیوی و یکشنبه را مذهبی می بینند^(۸). و این تخم کاشته شده میوه اش مذهب را، چه راست و چه دروغ خفه خواهد کرد.

اما کلام خدا دیدگاه کاملاً متفاوتی دارد. تمام حیات مقدس است. هیچ قسمتی از آن جدا نیست. هر چه مربوط به زندگی است، مربوط به خدا است. هیچ جنبه ای از زندگی ”بی طرف“ (یا خنثی) نیست. هر راه و رفتار، ارزش و نظری که هست، یا با خدا است یا مخالف خدا است. بیطرفی در مسیح نیست! آیا آفرینش بی طرف بود؟ ببینید بیست و چهار شیخ در این رابطه چه خواهند گفت:

مکاشفه ۴

۱۱: ای خداوند خدای ما،

تو سزاوار جلال و عزّت و قدرتی،

زیرا که آفریدگار همه چیز تویی

و همه چیز به خواست تو وجود یافت

و به خواست تو آفریده شد.»

خدا همه چیز را آفرید تا جلال و عزت را بخود آورد. آفرینش مربوط به خدا است. به خدا وابسته است. بی طرف نیست. آفرینش ”دنیوی“ نیست. در این آیه اهمیت آنکه متقاضیان، خود و محیط زیست خود را در خدا ببینند، مشاهده می کنیم. کاری مهم تر از این نیست. اساس کار در این است که بدانیم مسائل انسان بی طرف نیست. خدا همه جا هست و در مسائل مشکلات نیز هست و می خواهد تغییری بوجود آورد تا مسئله دوباره ایجاد نشود. مشاوری مسیحی نیز بطور کل بر این حقیقت استوار است. آگاه بودن از آنکه خدا در زمین، هوا، مکان، و مسئله ای که داریم هست، چنان رنگ و شکلی به مسئله می دهد که از درون، آن را دگرگون می سازد.

نتیجتاً، اگر خدای کلام زنده است، پس شیوه مشاوری مسیحی نیز کاملاً فرق دارد. آن درخت کجی که در باغ شماروی آورده، یا دست شکسته ای که در نتیجه تصادف ایجاد شده، تنها واقعه غم انگیز برای شما نمی باشند. خدا نیز آنجا بود و قسه خورد. ممکن است هیچ وقت ندانیم دلیل این وقایع چه می باشند، اما دانستن آنکه دلالتی وجود دارد، همه چیز را تغییر می دهد. زندگی مضحک و بی معنی نیست؛ معنی دارد، خدا معنی را برای ما دارد. و بیش از این، دانستن آنکه برای فرزندان خدا

همه چیز برای خیریتشان است (رومیان ۸: ۲۸ و ۲۹) اهمیت بزرگتری را ایجاد می کند. حرف مهمتری از آن نیست که بگوئیم خدا در مسئله حضور دارد(۹) و می خواهد حرف بزند. هیچ راه دیگری نیست که خدا را اول بگذارد، و انسان را دوم. همه راه های دیگر انسانی هستند و نمی توانند امید و رضایت انسان را برآورده کنند. خوشنودی را نمی توانند بجای آورند. خوشنودی به کسانی می رسد که اول جویای ملکوت خدا و عدالت او می شوند. این حقیقتی است که تمام جوانب مشاوره را در بر می گیرد.

متی ۶

۳۳: بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و انجام اراده او باشید،
آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد.

اگر چنین برداشتی را نداشته باشیم، چه امیدی را می توانیم بدهیم؟ نهایتاً می گوئیم ”امیدوارم“. اما امید مسیحی فرق دارد. امید او ”امیدوارم“ نیست، بلکه انتظار مطمئنی است که بر اساس وعده های آفریدگاری که روزگار انسان را آنطور که خود مقرر فرموده در دست دارد. دلیل مفیدی برای تمام آنچه می گذرد وجود دارد.

ببینید چه فرق بزرگی با آنچه آلبرت الیس Albert Ellis می گوید وجود دارد: ”خوب بنظرم همین است که هست رفیق؛ مجبوری با آن بسازی، حال چه معنی دارد یا ندارد!“ هیچ کس بخوبی الیس، نقطه نظر دیگر را نگفته. اساس درمان انگیزه عقلانی او R.E.T(۱۰)، در این است که مردم را وادار نماید ارزش ها را از خود دور کنند (مانند ”باید“ و ”لازم“). فلسفه رواقیون Stoicism است که سعی دارد با وجود همه چیز، خوش باشد. درد را بکش و خوش باش! انصافی در کار نیست، هر چه هست، هست. هر چه باشد، باشد. معیاری در کار نیست، ارزش ها بی خودند، زندگی همین گونه است. آن را قبول کنید و خوش باشید. با آن نجنگید. نفعی برای شما نخواهد داشت. خوب، هوا سرد است. این عیب ندارد. حقیقت است. زندگی را مصیبت بار و فاجعه انگیز نکنید. هر چه هست قبول کنید و ادامه دهید. زمانی که وقایع را خوب، بد، غم انگیز و مساعد برداشت می کنید است که برای خود مسئله ایجاد می کنید. امید شما در زندگی که شرایط بر آن حکم می کنند، این است که آن را بی رنگ بشمارید.

الیس جنگی می کند که نخواهد برد. انسان موجودی اخلاقی است و نمی توان آن را نادیده گرفت. همه می دانند که در دنیائی زندگی می کنند که خوب و بد دارد، و نمی توان ”باید“ ها را حذف کرد:

رومیان ۲

۱۴: زیرا نشان می دهند که عمل شریعت بر دلشان نگاشته شده است،

چنان که وجدانشان گواهی می دهد

و افکارشان در برابر هم،

یا آنان را متهم می کند یا تبرئه می نماید.

بگذارید هر چه اعتراض دارد بکند، اما متقاضیان نهایتاً خواهند توانست آن حس راستی و ناراستی که خدا در وجودشان گذاشته را نادیده بگیرند. خدا انسان را با اخلاق آفرید. انسان حیوان نیست. الیس کار غیر ممکن را از متقاضیانش می خواهد وقتی می گوید ارزیابی را از خود دور کنند. آنها را به جنگ محیط زیستشان کشیده است. با خدا می جنگند!

اما حتی او نیز گرفتار بیهودگی سخنانش می گردد. مجبور شده با داد و حوار “باید” ها را رد کند(۱۱). “متقاضیان باید “باید ها” را از زندگی حذف کنند!” اگر حقیقتاً به حرف های خود عقیده داشت، خدمت مشاوره را بکلی ترک می کرد و مردم بی چاره را می گذاشت چاره دیگری پیدا کنند. او “باید” می گفت، “بمن چه! مردم همین هستند که هستند و کاری نمی توان کرد. من چکار کنم؟” اما جهاد رواقیون در حال گسترش است. با وجود آنکه خود را محکوم می سازد. عنصر اساسی طبیعت انسان را نادیده می گیرد. چطور می توان ارزش ها را نادیده گرفت! چطور می توان احساس را نادیده گرفت. احساس جزء طبیعت انسان است. حال که بخاطر گناه به راه های ناصحیح از آن استفاده شده، دلیل نمی باشد که باید منکر آن شد.

حال می بینیم که وجود خدا است که موفقیت مشاوره را فراهم می سازد. این تنها راهی است که با محیط زیست انسان مطابقت دارد. هر آنچه خدا را نادیده بگیرید، یقیناً در تضاد با محیط زیست خواهد بود. حال چگونه بعضی مسیحیان می خواهند با استفاده از این فلسفه خدا را “خدمت” کنند، از فهم من بدور است. اما توجه داشته باشید که سال هاست که رواج داشته و هنوز در کار است. این نه تنها راه “آزادی خواهان” Liberal است (که معیار را بر پایه “همه گانی” استوار کرده اند)، بلکه راه “مسیحیان” نیز شده که اشتغال به کار مردم دارند. می گویند مردم از فرقه و ادیان مختلفند و نمی توان آداب و رسوم خود را بر ایشان تحمیل کرد. و در نتیجه، خود، و مسیح را داخل دوزخ کرده و همه را گرفتار منجلا ب آن کرده اند. نه تنها این کار ها گناه می باشند، بلکه گناه را رواج می دهند. خیر، خدا این را نمی خواهد. این افراد ممکن است کلام را خوانده اند، اما با اساس کار آن آشنا نشده اند. زمان آن رسیده معیار زندگی را بر اساس کلام خدا بنا ساخت. نادیده گرفتن خدا و احکام او برای زندگی کار بسیار خطرناکی است(۱۲). طغیان علیه خدا است. بیاد داشته باشید که از ازل، تنها دو راه برای انسان وجود داشت. تا زمانی که راه تنگ و باریک در پیش نباشد، کلیسا نخواهد توانست جلوی حملات دشمن را بگیرد.

فیلیپیان ۱

۹: دعایم این است که محبت شما هر چه بیشتر فزونی یابد

و با شناخت و بصیرت کامل همراه باشد،

۱۰: تا بتوانید بهترین را تشخیص دهید و در روز مسیح، پاک و بی عیب

۱۱: و آکنده از ثمرات پارسایی باشید

که به واسطه عیسی مسیح به بار می آید

و به تجلیل و سپاس خدا می انجامد.

استنباطی که از وجود خدا می توان کرد

خدا وجود دارد، در نتیجه مشورت با خدا نیز باید وجود داشته باشد. این گونه مشاوره، خدا را در مرکز همه چیز قرار می دهد. خدا را بگونه غیر طبیعی به آن نمی افزایش. حذف آن خدا است. منظور از کمک به مردم، شناخت خدا است و آنچه به او جلال می رساند. کلام خدا راه را نشان می دهد:

رومیان ۱۱

۳۶: زیرا همه چیز از او، و به واسطه او، و برای اوست. او را تا ابد جلال باد. آمین.

مشاوره مسیحی خدا را دارنده اصول زندگی می شمارد. در نتیجه، شیوه کار تنها جانب خدا را پیش می گیرد و از مکاشفه او در مورد خود، دنیا، و انسان، استفاده می کند. از آغاز تا انتها، حضور خدا تمام جلسات را در بر می گیرد. در حقیقت، خدا است که کار را انجام می رساند (متقاضی است که رابطه کلام را با مسئله خود دریافت می کند). محیط جلسات محیطی است که خدا پُر کرده. خدای پدر، خدای پسر، و روح القدس همه کس و همه چیز را پُر می کنند. در چنین محیطی است که انتظار می رود، خدا دست خود را نشان داده و کار را انجام خواهد داد. در چنین محیطی است که سعی خواهد شد مفهوم کلام و رابطه ای که با متقاضی دارد فاش گردد. دعا و ایمان به عیسی است که جلسات را برکت می بخشد. امید، قوران می زند، و کارها جنبه روحانی خود را پس می گیرند، و جلال خدا نمایان می گردد. مشاوره مسیحی ریشه می گیرد و کار خدا رواج می یابد.

مسائل متقاضیان ممکن است مشکل باشند، اما اگر خدا زمین و زمان را در دست خود دارد، پس شکی نیست که می تواند آنها را حل کند. حل مسائل در دسترس متقاضیان هست. در حقیقت مسائل متقاضی به شکلی (که حال تا اندازه ای خواهیم فهمید، و بعداً تا به حد کامل)، جزء قصد و برنامه خدا است که برای خیریت او در حال انجام گرفتن است. این مسائل (وقایع) تصادفاً ایجاد نشدند؛ مفهومی دارند. نقشی را از جانب خدا دارند، که برکت به متقاضی برسانند و جلال را به خدا آورند. چگونه این جریان رخ می دهد همیشه برای ما روشن نیست، اما قبول داشتن موضوع لازمه کار است. مشاوران باید حاکمیت خدا را در همه نوع وقایع زندگی، بیاد داشته باشند، تا بتوانند به درستی حقایق را باز کرده و راه حل را بجویند (۱۳). خلاف باور "الیس" که جریان همین است که هست و آن را باید قبول کرد، مسیحیان باور دارند که جریان همین است چون خدا خواسته، و در مشیعت خدا همه چیز را برای خیریت فرزندان خواهد ساخت.

در نتیجه خدا خواهد گذاشت حضورش در جلسات مشاوره مسیحی نادیده گرفته شود. او مافوق آن است؛ با این وجود، نفوذ کامل خود را دارد. هر گونه فلسفه ای که باور دارد "خدا برای مردم زمان قدیم بد نبود، ولی حال مسائل پیچیده تر شده و نمی توان راه های قرن های گذشته را ادامه داد"، باید با قاطعیت رد شود. ما هدیه ای از خدا داریم که نهایت ندارد، و وابسته به زمان خاصی نیست. این قدرت را در کلامش، از طریق روح القدس بدست آورده ایم، که نه تنها به ما فهم آیات را می دهد:

اول یوحنا ۲

۲۰: اما شما مسیحی از آن قدوس یافته اید و همگی دارای معرفت هستید.

۲۷: اما درباره شما باید بگویم آن مسح که از او یافته اید،

در شما می ماند و نیازی ندارید کسی به شما تعلیم دهد،

بلکه مسح او درباره همه چیز به شما تعلیم می دهد.

آن مسح، حقیقی است، نه دروغین.

پس همان گونه که به شما تعلیم داده است، در او بمانید.

بلکه قدرت اطاعت به آن را نیز می دهد:

فیلیپیان ۴

۱۳: قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می بخشد.

حقیقت خدا در جسم انسان، مفهوم بسیار مهمی دارد. خدا دستگاه یا قدرت بی‌نهایتی نیست که بتوان به سود خود از آن استفاده کرد. شخصی است که همه چیز را آفرید و در مشیعت خود همه چیز را برای خواست خود نظم داده و نگاه داشته است. عالم هستی عقلانی و منطقی است. مانند پریز برق نیست که هر وقت بخواهیم به آن وصل کرده و از آن نیرو بگیریم. و نه خدمت کاری است که هر وقت بخواهیم، او را صدا کنیم. او دستفروش کیهانی نیست که با سکه های دعا، آنچه بخواهیم را بما بدهد. او شخصی است که حاکم بر زندگی ما است. زندگی ما از او و در او است، و این فرق عمده ای را در مشاوره ایجاد می سازد.

خدا آنچه می خواهد را انجام می دهد. آن را در زمان و مکان و به طریقی که خود می خواهد انجام می دهد. دعا های ما به او دستور نمی دهند. او بما دستور داده که از او بخواهیم، اما بما گفته که دریافت خواهیم کرد (برکت خواهیم یافت). همه در فیض او است، و آنچه دریافت می داریم نیز جوابی است که او می خواهد بدهد. ممکن است جواب بله، کمی بله، نه، صبر کن، یا چیز دیگری باشد. ما وظیفه داریم با خواسته های او مطابقت نمائیم، نه او با خواسته های ما. آنچه فکر می کنیم برای ما درست است همیشه بهتر نیست. متقاضیان دائماً از ”منا“ ایراد می گیرند و طالب گوشت می باشند. اگر خدا گوشت را می رساند، به آن دلیل است که می خواهد از شکایت دست برداریم. مشاوران باید دلیل دعا کردن و روحیه صحیحی که در مقابل خدا باید داشت را آموزش دهند. فراموش نکنید: خدا کسی است که حاکم بر زندگی است، نه ما، یا محیط، و یا شرایتی که در آن قرار داریم.

افکار خدا افکار ما نیست و راه های خدا راه های ما نیست.

اشعیا ۵۵

۸: خداوند می فرماید:

«افکار من افکار شما نیست،

و نه راههای من، راههای شما.

۹: زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است،

راههای من نیز از راههای شما

و افکار من از افکار شما بلندتر است.

این حقیقتی است که بخاطر گناه و محدودیت هائی که داریم در کار می باشد. متقاضیان را باید با این حقیقت آگاه کرد. در مشاوره مسیحی، افکار و راه های متقاضی باید عوض شده با افکار و راه های خدا مطابقت کند. خدا شخص است؛ شخصی است جدا ناپذیر از زندگی متقاضی. متقاضی باید بفهمد همانقدر که نمی تواند بدون نفّس کشیدن زنده بماند، بدون خدا نیز نمی تواند ”زنده“ بماند. خدا محیط زیست اوست. و بعنوان شخصی که حاکم بر زندگی اوست، خواسته هایش را به او دستور می دهد. آن تغییری که در افکار و رفتار متقاضی لازم می باشد تا مطابق با خواست خدا گردد آشکار می گردد. این مخصوصاً در جائی که مشاوره معلوم کرده افکار و رفتار متقاضی مخالف خواست خدا است. باید در آغاز، کاملاً روشن شده باشد که خدا است که حاکم بر متقاضی، مشاور، و جلسات مشاوره است. او حکمت خود را بخاطر همساز شدن با حماقت انسان، رها نخواهد کرد. محبت خود را بخاطر خشم و تنفر متقاضی رها نخواهد کرد. تقدس خود را بخاطر نادیده گرفتن

امیال نا مقدس متقاضی کنار نخواهد گذارد. متقاضی است که باید محیط زیست خدا را بشناسد و خود را موافق آن گرداند، نه عکس آن.

خدا پشت درب بهشت نه ایستاده تا با حرکات مذهبی ما، درب را باز کرده هدیه ای را به ما ارزانی دارد. او قدرت ماورای طبیعی نیست، که باید بی آموزش چگونه با افکار مثبت از آن بهرمند گردیم. خیر، او خدا ایست که به ما می گوید چکار بکنیم و چکار نکنیم. نه تنها خدای "باید ها" است، بلکه خدای "ضرورت ها" نیز هست.

خدا است که ما را نگاه می دارد. بدون او موجودیتی از خود نداریم. ما را در کف دست خود دارد (اشعیا ۴۹: ۱۶). هر تپش قلب ما، از ازل حکم گردیده بود.

۱۷ اعمال

۲۸ الف: زیرا در اوست که زندگی و حرکت و هستی داریم؛

استقلالی که کارل راجرز Carl Rogers صحبت از آن کرده، اگر بخاطر نَفَسی که خدا به او نداده بود، به زبان نمی آمد. انسان با تمامی وجود، وابسته به خدا است.

حال که چنین بینشی از خدا و انسان داریم، می بینیم که فرق بزرگی در دنیا است. اگر انسان را در صدر قرار بدهیم (بگونه ای که انسان پرستان humanist گفته اند)، یا اگر عالم هستی را اساس کار بشماریم، و بگوئیم که هست و لازم است با آن کنار بیائیم (بگونه ای که دنیا پرستان secularist گفته اند)، همه چیز عوض می شود. در نهایت، بطوری که پولس می گوید (رومیان ۱) انتخابی است که باید میان خالق و مخلوق صورت بگیرد. اگر انتخاب خدا نباشد، نهایتاً خود را باید انتخاب کند. این آخرین گزینه ای است که وجود دارد، چون اگر شخصی مقصودی که در مکاشفه خدا هست را رد کند، آنچه از زندگی و هستی می داند بستگی به خودش خواهد داشت. همه چیز مربوط به او می گردد، و در نتیجه باید به خود متکی بوده و بخود حساب پس دهد. معیاری را باید برای خود انتخاب کند و آن را در محیطی که دائماً در حال تغییر و تحول می باشد، حفظ کند!

حال بنگریم به کسانی که مشاور این افرادند. اگر قرار باشد هر کسی معیار خودش را داشته باشد، چه متقاضی و چه مشاور، از کجا بدانیم کدام متقاضی است و کدام مشاور؟ تازه هر کدام می داند که محدودیتی دارد و معمولاً اشتباه می کند! عجب وضع پیچیده ای!

چه کسی جز خدا، توانائی باز کردن داستان پیچیده زندگی ما را دارد؟ کیست که بتواند نظم و ترتیبی به آن بدهد؟ دولت؟ ملت؟ سیاست مدار؟ روانشناس؟ همه آمدند و کارشان را دیدیم و کاری نتوانستند بکنند. روزگار اگر فرق نکرده، بدتر نیز شده. چه فایده اگر تنها بتوانیم گلیم خود را از آب در آوریم؟ ما که خدا را چشیده ایم، می دانیم که خدا اینگونه عمل نمی کند. خدا نه تنها ما را نجات داد، بلکه زندگی ما را از نو ساخت، و حکمت اداره آن را در دست ما گذاشت. شناخت آفریدگار برای انسان حیاتی است. "مشاور" خدا است، و از طریق کلام و روح و فرزندش، با دیگران نیز می خواهد مشورت کند.

اسکینر مصداق درستی از زندگی و حیات ندارد. مردم را دسته یا گله شمردن چه احتیاج به مشاور دارد؟ در حقیقت مخالف آن است. بشر را به دسته و گله های اجتماعی پرورش دادن، با محبتی که سرچشمه از خدا دارد، فرق بسیار دارد. در حقیقت مخالف یکدیگرند. اتفاقاً به همین خاطر است که اسکینر خودش کسی را درمان نمی کرد.

در جلسات مشاوره، یک نفر جلوی نفر دیگر می نشیند و می گوید، "من مشاور شما خواهم بود". چه حقی دارد چنین حرفی بزند؟ اگر توکلش به خودش باشد، نشانه کمال گساختی و تکبر است. اگر توکلش به فروید باشد، او نیز مردی مثل مردان دیگر بود. ضمناً اگر توکلش به فروید است، در

حقیقت توکلش به برداشتی است که از برداشت فروید دارد. این ها همه دنبال خود سیاه رفتن است (۱۴).

آیا فکر می کنید اسکینر، هارپس، یا مورر مسئله خود را حل کردند؟ فروید چطور؟ تاریخچه زندگیشان (زندگی نامه) را بخوانید. اعتیادی که فروید به کوکائین بدست آورد نشانگر ناتوانایی کمک بخودش است. عجیب است که مسیحیان با این حقایق آشنا نیستند.

خدا شخصی است که همه جواب ها را دارد و توانائی فهم و درک و حظم آن را بما می دهد تا یار حیات ما باشد. اگر این کار را نکرده (بگونه ای که بی ایمانان تصور کرده اند)، پس چرا مردم را فریب می دهند و می گویند خود راه را می شناسند؟ اگر هر کسی راه خود را دارد و باید خودش آن را پیدا کند، پس این روانشناس بازی ها و جمع بندی های مردم چه فایده دارد؟ این چه ”درمانی“ است!

عدالت خدا

ما تا اینجا قدری از وجود خدا، ملکوت (کمی) و طبیعت او صحبت کرده ایم. اما باید به موضوع مهم دیگری نیز بپردازیم. بخاطر رابطه ای که با مشاوری مسیحی دارد، لازم است موضوع عدالت را باز کنیم.

معمولاً برداشتی که با عبارات مختلف متقاضیان می کنیم این است که می گویند ”این منصفانه نیست“. در دو مزمور که می توان به خاطر سپرد چون شماره یکی عکس دیگری است (مزمور ۷۳، ۳۷)، داوود و آساف نیز این افکار را پذیرا بودند. موضوع هر دو مزمور بی عدالتی خدا است که در آن خدا پرستان رنج می برند و خدا نشناسان کامیاب می گردند. و پایان هر دو مزمور نیز، فواید ماورای عصر حاضر را برای خداشناسان اعلام می دارند. ابدیت را در مقابل زمان حال، و نادیدنی ها را در مقابل دیدنی ها قرار داده اند. بهشتی که در دل هر انسان هست را بازگو می کردند. یک موضوع حاکم بر هر دو می باشد: خدا در کار است و بی عدالتی که ”بنظر“ می رسد، تنها به چشم می خورد. عدم تعادلی که بنظر می رسد، موقتی است. زمینه، بزرگتر از آنچه بنظر می رسد است. و این موضوع تمام کتاب مقدس است. در حقیقت این موضوع اصلی صلیب است. مار، پاشنه ناجی را گاز می گیرد (که ”بنظر“ پیروز شده) در حالی که سرش زیر پای او خورد می شود (پیدایش ۳: ۱۵). عیسی مسیح با مرگش، بر مرگ پیروز شد. و این را در دنیائی که خدا در آن حکومت می کند روزانه می بینیم.

شهادت آساف آموزنده است. آن بی عدالتی که بنظرش آمده بود، چنان او را خشمگین کرده بود، که نزدیک بود ایمانش را از دست بدهد. اما وقتی روی به خدا کرد، دوباره از خدا شنید و قدری عمیق تر راجع به آنچه دیده بود فکر کرد، و متوجه اشتباهش شد. و همان گونه، متقاضیانی که دچار این مسئله شده اند، لازم است پیام این مزمور را بشنوند:

(۱) به شریران حسادت موز؛

(۲) از عدم توازن این دنیا نگران مباش؛

۳) به درازمدت بنگر (۱۵)؛

۴) بدان که خدا عادل است و اهمیت می دهد.

عدالت خدا موضوع وسیعی از کتاب مکاشفه است. شهدائی که بخاطر ایمانشان جان دادند، فریاد می زنند "تا به کی؟"

مکاشفه ۶

۱۰: اینان بانگ بلند برداشتند که:

«ای سرور مقتدر، ای قدوس، ای برحق،

تا به کی از داوری زمینیان

و گرفتن انتقام خون ما از آنان باز می ایستی؟»

۱۱: آنگاه به هر یک از آن نفوس،

ردایی سفید داده شد و به آنان گفته شد

که پاسی دیگر بیارمند تا شمار همدیفاں و برادرانشان

که می باید چون آنان کشته شوند، کامل گردد.

۱۲: و هنگامی که ششمین مهر را گشود،

من ناظر بودم که ناگاه زمین لرزه ای عظیم روی داد

و خورشید سیاه شد، چون پلاسین جامه ای از موی بز؛

و ماه، یکپارچه به رنگ خون گشت.

فریادشان بخاطر بی عدالتی است؛ برای تغییر اوضاع است. خدا می گوید همه در "وقت" خود انجام خواهد شد؛ قدری بیشتر صبر کنید (آیه ۱۱). نهایتاً وقت فرا می رسد.

مکاشفه ۶

۶: و به او که تا ابد زنده است

و آسمان و هر چه را در آن است آفریده

و زمین و هر چه را در آن است

و دریا و هر چه را در آن است، سوگند خورد و گفت:

«دیگر بیش از این تأخیری در کار نخواهد بود.

۷: بلکه در آن ایام که هفتمین فرشته آهنگ نواختن شیپورش کند،

سِرّ خدا تحقق خواهد یافت،

آن گونه که بشارتش را به خادمان خود، انبیاء، داده است.» (۱۵)

کتاب عیوب نیز راجع به همین موضوع صحبت می کند، و موضوع را در نبوت های دانیال نیز می بینیم.

عدالت خدا را پولس اینگونه تشریح کرد:

دوم تسالونیکیان ۱

۳: ای برادران،

ما باید همواره خدا را به خاطر وجود شما شکر گوئیم،
و سزاوار نیز همین است،

زیرا ایمان شما هر چه بیشتر رشد می کند
و محبت هر یک از شما به یکدیگر فزونی می یابد.

۴: از این رو،

ما در کلیساهای خدا به خاطر پایداری و ایمان شما در تحمل آزارها و سختیها،
به وجودتان افتخار می کنیم.

۵: اینها همه نشان دآوری عادلانه خداست،
و ثمرش این است که شما شایسته پادشاهی خدا شمرده خواهید شد
که در راهش رنج می برید.

۶: زیرا این عادلانه است

که خدا آنان را که شما را رنج می دهند، به رنج عوض دهد،
۷: و شما را که رنج می برید با ما آرام بخشد.

این زمانی واقع خواهد شد که خداوند عیسی
همراه با فرشتگان نیرومند خویش

با آتشی فروزان از آسمان ظهور کند.

۸: او خدانشناسان و نافرمانان به انجیل خداوند ما عیسی را کیفر خواهد داد.

۹: جزای ایشان هلاکت جاودانی

و دوری از حضور خداوند

و محرومیت از جلال قدرت او خواهد بود،

۱۰: در آن روز که او می آید تا در مقدسان خود تمجید شود
و در میان همه آنان که ایمان آورده اند، مایه شگفتی گردد.
این شامل شما نیز خواهد بود،

چرا که به شهادت ما ایمان آورده اید.

عدالت اجرا خواهد شد. کی؟ ”این زمانی واقع خواهد شد که خداوند عیسی همراه با فرشتگان نیرومند
خویش با آتشی فروزان از آسمان ظهور کند“ (آیه ۷). مجدداً، دراز مدت مد نظر است. این نظر را
دائماً در کلام خدا می بینیم.

متأسفانه خلاف آنچه متقاضیان دوست دارند بشنوند، عدالت خدا دراز مدت است. البته منظور نادیده
گرفتن بی عدالتی در این دنیا نیست، چون خدا عدالت بر دنیا را خود محدود کرده، ولی منظور این
است، که بخواهید مانند خدا، محدود بر این زمان باشید، تا بتوانید مفهوم عدالت را نیز دریابید. بله،
مزمور می گوید که مدت زمانی شرارتشان بطول می انجامد و چون علف و گیاه سبز، می رویند و
زندگی خواهند کرد. اما طول نمی کشد که از میان می روند. در این مدت البته توازن بر علیه ماست،
و تحملش برای ما بسیار مشکل خواهد بود.

مزمور ۳۷

۱: به سبب بدکاران خویشان را مُکدّر مساز،

و بر ستمکاران حسد مبر؛

- ۲: زیرا چون علف، زود می پژمرند،
و چون گیاه سبز، خشک می شوند.
- ۳: بر خداوند توکل نما و نیکویی کن؛
در زمین ساکن باش و امانت را بپرو!
- ۴: از خداوند لذت ببر،
و او مراد دلت را به تو خواهد داد.
- ۵: راه خود را به خداوند بسپار،
و بر او توکل کن، که او عمل خواهد کرد.
- ۶: او پارسایی تو را همچون نور، تابان خواهد ساخت،
و حقانیت تو را، چون آفتابِ نیمروز.
- ۷: در حضور خداوند آرام باش،
و صبورانه انتظار او را بکش!
به سبب آنان که در راههای خویش کامرانند،
و نقشه‌های پلید خود را به اجرا درمی آورند،
خویشتن را مُکدّر مساز!
- ۸: از خشم بازایست و غضب را ترک نما!
خویشتن را مُکدّر مساز،
که جز به شرارت نمی انجامد.
- ۹: زیرا که بدکاران بریده خواهند شد،
اما منتظران خداوند زمین را به میراث خواهند برد.
- ۱۰: پس از اندک زمانی، دیگر شریری نخواهد بود؛
و هرچند او را بجویی، یافت نخواهد شد.
- ۱۱: اما حلیمان وارث زمین خواهند شد،
و از فراوانی سلامتی لذت خواهند برد.

مگر ما مسیحیان با ایمان زندگی نمی کنیم؟ ایمان امیدش به آینده است، نه به آنچه در میان است. مد نظر دراز مدت است، که از خدا است. خدا کاملاً واضح این را در کلامش گفته (عبرانیان ۱۱). هر یک از مسیحیان لازم است این موضوع را درک کند، تا دست خدا را در زندگیش ببیند. متقاضیان تشنه عدالتند. به عیسی پناه آوردند و حال نیاز به خوراک از خدا دارند. خدا محبت است و محبتش شامل همه باید بشود. جانهای بسیاری باید نجات یابند. طول می کشد تا آنگونه که به ما رسید، به همه برسد. همه یک روزه پیام این محبت را نخواهند شنید. به همین خاطر تا آن روز برسد، بی عدالتی ها ادامه خواهد داشت. خدا این مزمور ها را به این دلیل داده تا گول ظاهر زندگی خود را نخوریم. ایمان ما باعث باز شدن چشمان ما خواهد شد. آنچه در ما است از خدا است، و او محدود بر زمان ما نیست. اما ما، در محدوده زندگی این دنیا، شریک عمده ای از ملکوت خدا هستیم، و سهم بزرگی در نقشه خدا داریم. اگر عیسی مسیح جاننش را برای ما داد، یقیناً ارزشی در کار بود که خدا این کار را کرد. و اگر در ما چیزی نبود که خدا را خوشنود کند، پس به چه دلیل خدا یگانه پسر خود را برای ما داد. چون خدا ابدی است و محدود به زندگی این دنیا نیست. ما ایمانداران به عیسی مسیح، پس از تولد تازه خود پای در ملکوت خدا گذاشته ایم، و نه تنها در این دنیا، بلکه تا ابد با خدا خواهیم بود. روح القدس روح ما را پر کرده. خدا از جسم ما استفاده می کند و به این دلیل است که در این دنیا برکت نیز می گیریم. اما حیات ما در خدا، محدود به این دنیا نیست.

یوحنا ۶

۴۰: زیرا خواست پدر من این است

که هر که به پسر بنگرد و به او ایمان آورد،

از حیات جاویدان برخوردار شود،

و من در روز بازپسین

او را برخوام خیزانید.»

زمانی که ایماندار می گوید «این منصفانه نیست»، زندگیش محدود به این دنیا است و معیاری که در آن است. لازم است مزامیر را بخواند و حکمت آن را دریابد. سلامتی را روح القدس از طریق کلامش می سازد.

خدا عادل است. ایمانداران اهمیت زیادی برای خدا دارند و خدا از آنها نگهداری خواهد کرد. با این حال، ایماندارانی می گویند «من در این غربت حلاک شدم»، و یا «من از زندگی خود راضی نیستم». حال سؤال این است - آیا این انصاف است؟ آیا عیسی مسیح جاننش را برای آن داد که ما در دنیا غریب نباشیم؟ اگر از دیدگاه زندگی محدود خود در دنیا بنگریم، بله! اما خدا می گوید همین افراد ممکن است روزی همراه عیسی مسیح به دنیا باز گردند:

اشعیا ۲

۲۶: «هرکه غالب آید و خواست مرا تا به آخر انجام دهد،

او را بر قومها اقتدار خواهم بخشید،

۲۷: «با عصای آهنین بر آنان حکم خواهد راند؛

و آنان را چون کوزه سفالین خرد خواهد کرد،»

همان گونه که من این اقتدار را از پدرم یافته ام.

حال منظور از انصاف را می بینید. آنچه با جان عیسی مسیح در ما بوقوع پیوست، و درب بهشت را برای ما باز کرد، حق است که به همه داده خواهد شد. بهشت است که منظور و مقصود و محل خدا است، و خدا انسان را می خواهد نجات داده و در آن شریک کند، حال چه در این حیات و چه خارج از آن. این انصاف خدا است که به همه تعلق خواهد گرفت. نتیجتاً حال که در این بدن پژمرده گشته و از میان خواهیم رفت، بهتر است هدایتی که خدا در کلامش داده را بکار ببریم.

مزمور ۳۷

۸: از خشم باز ایست و غضب را ترک نما!
خوشتن را مُکدّر مساز،
که جز به شرارت نمی انجامد (۱۶)

و چگونه چنین کاری (امری) اجرا می گردد؟ با شناخت پدر ابدی. با بحث و کشف نقش، و راه زندگی که در ملکوت پدر داریم. هر ایمانداری باید زندگی خودش را در دراز مدت ببیند (نقش خود را کشف کند)، تا بتواند خواست خدا را به اجرا گذاشته، از وسوسه های روزانه این دنیا در امان بماند، و ”غالب آید و خواست مرا تا به آخر انجام دهد“ (۲۶). تا زمانی که این دنیا به دنیای آخرت (خدا) می چربد، خواسته هایش بسختی انجام خواهند گرفت. خواست خدا نجات مردمش است، نه چیز دیگر.

متی ۲۸

۱۹: پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید
و ایشان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید
۲۰: و به آنان تعلیم دهید
که هر آنچه به شما فرمان داده ام، به جا آورند.
اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!»

نتیجتاً مشاوران مسیحی لازم است با موضوع دو جانبه زندگی مسیحیان آشنا بوده و شرایط را کاملاً روشن کنند. هم تشویق لازم است و هم هشدار. وسوسه های دنیا می باشند که انسان را از خدا دور کرده اند، و می توانند بر فرزندان خدا نیز نفوذ کنند (۱۷). معمولاً نیز سر آغاز آنها را نمی بینیم و بی گمان، به آن مبتلا می شویم. به این خاطر است که در کلام، هشدار نیز به آنها داده شده، و قدرت مبارزه با آن نیز داده شده. این کلام، خود راه را نشان می دهد و قدرت بجای آوردن آن را نیز فراهم می سازد. روی این حساب است که خواهیم گفت: ”من در این غربت حلاک شدم“، و یا ”من از زندگی خود راضی نیستم“. بجای آن به خدمت خدا می پردازیم و خدا را شکر می کنیم.

تثلیث

عقاید و اعتقادات بسیاری راجع به تثلیث وجود دارد. هر یک نیز تصور و تامل خود را دارد. من خیال ندارم به این گرایش ها بی افزایم و جوانب مشاوری آن را بیازمایم. اما، حقایقی هست که لازم است به آنها توجه کرد.

ابتدا موضوع خود خدا است، که امکان ندارد قبل از دیدن روی او بتوان او را کاملاً شرح داد. بسیاری می پرسند ”چگونه می توان خدائی را که نمی توان دید، شناخت و به او ایمان آورد“. اما عیسی مسیح به شاگردش گفت:

یوحنا ۲۰

۲۸: تو ما به او گفت: «خداوند من و خدای من!»

۲۹: عیسی گفت:

«آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟

خوشا به حال آنان که نادیده، ایمان آورند.»

چگونه ایمان آوردیم. با دیدن ایمان نیاوردیم، بلکه با ایمان به خدا است که ایمان آوردیم. ایمان تقویت نیز می شود، اما امکان دارد ضعیف نیز بشود. چگونه ضعیف می شود؟ فکر کردن به آنچه مربوط به عصر ما نیست. خدا جسم پوشید و میان ما راه رفت و راه را بما نشان داد. حال چگونه این اتفاق افتاد به ما گفته نشد. اما آنچه گفته شد برای ما کافی است. بیش از آن برای ما مضر خواهد بود. مکاشفات خدا هر یک مربوط به عصر خودش می باشند و بخاطر عصر خودش داده شده اند.

اشعیا ۴۹

۸: خداوند چنین می فرماید:

«در زمان لطف خود، تو را اجابت کردم،

و در روز نجات، یاری ات دادم؛

تو را حفظ خواهم کرد، و عهد برای قوم خواهم ساخت،

تا این سرزمین را آباد سازی،

و آن را منیانشان تقسیم کنی؛

۹: تا به زندانیان بگوئی: ”به در آیید!“

و به آنان که در تاریکی اند،

که: ”خوشتن را بنمایانید!“

«آنان در کنار راهها خواهند چرید،

و بر همه ارتفاعات خشک، چراگاه خواهند یافت.

۱۰: گرسنگی و تشنگی نخواهند کشید،

و باد سوزان و آفتاب داغ آسیبی بدیشان نخواهد رساند.

زیرا او که بر ایشان شفقت دارد رهبریشان خواهد کرد،

و نزد چشمه های آب هدایتشان خواهد نمود.

اما، آیا خدا به ما گفته چگونه بر درون ما کار می کند؟ آیا گفته روح القدس چگونه کار می کند؟ نتیجتاً سوالات بسیاری هست که از آن منشعب می شود:

۱. آیا راه حل همه مسائل بشر به ما داده شده؟
۲. آیا می توانیم امید بی کرانی در متقاضیان داشته باشیم؟
۳. یا اینکه این ها راز خدا است که در روز خداوند برای هر یک از ما مکتشف خواهد شد. اگر اینطور است، پس برداشتی که در این عصر داریم کفاف افشای حقیقت را نمی دهد و در نتیجه می تواند مسائل بی شماری را برای ما ایجاد نماید.

خدا بی نهایت است و ما محدود، و در محدوده خود نمی توانیم آنچه در بی نهایت می گذرد را بشناسیم. متقاضیان باید این حقیقت را درک کنند، تا بتوانند در محدودیت خود، خواست خدا را بجای آورند. ولی در این محدودیت راز خدا افشا خواهد شد، اما بخاطر مقاصد و برنامه هائی که خدا در زندگی ایماندار دارد. آنچه داریم از خدا است، مال خدا است، و خدا از آن استفاده خواهد کرد. اما بجای نشستن و فکر کردن راجع به آنچه مربوط به دنیای دیگر است، خدا می خواهد از آنچه داده برای پیشبرد نام و جلالش بکار بریم. اگر نبریم، به گناه کشیده می شویم. کلام خدا می گوید:

تثنيه ۲۹

۲۹: چیز های مخفی از آن یهوه خدای ماست
و اما چیز های مکتشف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است،
تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.

وسوسه، ایماندار را به اندیشه و تصویری می کشاند که در محدوده امکانات او نیست. مشاوران مسیحی لازم است این حقایق را برای متقاضیان باز کنند تا دستخوش بطالت و بی هودگی نشوند. پولس می گوید این شخص:

اول تیموتائوس ۶

- ۴: مست غرور شده است و هیچ نمی فهمد.
چنین کس عطشی بیمارگونه به جرّ و بحث و مجادله بر سر کلمات دارد،
که از آن حسد و نزاع و ناسزاگویی و بدگمانی برمی خیزد
۵: و موجب کشمکش دائمی میان افرادی می شود
که فکرشان فاسد شده است و از حقیقت منحرف گشته،
گمان می کنند دینداری وسیله ای است برای سود جویی.
۲۰: ای تیموتائوس،

امانتی را که به تو سپرده شده است، حفظ کن.
از یاوه گویی های دنیوی و عقاید مخالفی که به غلط،
معرفت نامیده می شود، دوری گزین؛
۲۱: برخی که ادعای برخورداری از آن داشته اند،
از ایمان منحرف شده اند. فیض با تو باد.

و پولس در جای دیگر می گوید،

اول قرن‌تیان ۱۵

۱۹: اگر تنها در این زندگی به مسیح امیدواریم،
حال ما از همه دیگر آدمیان رقت انگیزتر است.

اما بسیاری هستند که جویای همین می باشند. و معمولاً نیز بطوری که در تثنیه ۲۹: ۲۹ خواهیم دید، سرچشمه از گناهی گرفته که نمی خواهند به آن رسیدگی کنند. و بسیاری نیز دستخوش آن نوع از کنجکاوی شده اند که ابتدا باعث اولین گناه در باغ شد. گناه انسان از آنجا سرچشمه می گیرد که می خواهد شبیه خدا بشود - از همه چیز واقف گردد:

پیدایش ۳

۵: بلکه خدا می داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود.»

انسان گناه کار نمی تواند زندگی که محدود به معیار خدا است را بپذیرد و زندگیش را بر اساس آن ادامه دهد. به این منظور است که باید به تثنیه ۲۹: ۲۹ باز گردیم:

تثنیه ۲۹

۲۹: چیز های مخفی از آن یهوه خدای ماست
و اما چیز های مکتشف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است،
تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.

- (۱) شناخت خاصی از خدا هست که در این مرحله از حیات ما امکان پذیر نیست.
- (۲) شناختی از خدا هست که از طریق کلامش، برای ما مکتشف شده.
- (۳) چیز های مخفی از خداست، و اگر بخواهیم به آن بی اندیشیم، دچار وسوسه گناه خواهیم شد.
- (۴) آن شناختی که به ما داده شده را باید بازگو نمائیم (از خودمان آغاز می شود و به فرزندان و همسایگان ما منتهی می گردد). این شناخت به قدر کافی وقت و زحمت دارد، و نیاز به افسودن به آن ندارد.
- (۵) اما این شناخت به منظور علم و تصورات داده نشده. قصد آن اجرای آن در زندگی شخصی خودمان است. کلام خدا شامل حقایقی است، که در اجرای آن، در زندگی هر ایماندار مکتشف خواهند شد (“تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم”).

تثلیث خداوند موضوعی است که تصور و اندیشه بسیاری را بخود جلب کرده. متقاضیان بسیاری دستخوش دانستن راز های پنهان خدا شده اند، و به این شکل از خواست خدا در زندگیشان بدور مانده اند. وقت و افکارشان بجای آنکه چگونه کلام را روزانه بکار برند، دستخوش اندیشه و تصورات باطل شده اند. باید بیاموزند چگونه “جمیع کلمات این شریعت را به عمل” آورند. آنچه برای زندگی خداپسندانه به ما داده شده، کفاف انجام خواست خدا را می دهد. خدا بما نگفته چگونه هم یک شخص است و هم سه شخص، یا چگونه عیسی مسیح هم انسان بود و هم خدا. آنچه کفاف

دانش ما را در این دنیا می دهد این است که مرگ عیسی مسیح قربانی بود که کفاف آمرزش تمام گناهان برگزیدگان خدا را داشت. تقوی خدا با حضور او در وجود ما، توازن مطلوبی را بجای آورد. عظمت خدا را در الوهیت و انسانیت عیسی مسیح مشاهده می کنیم که:

عبرانیان ۴

۱۴: پس چون کاهن اعظمی و الامقام داریم که به آسمانها رفته است،

یعنی عیسی پسر خدا،

بیائید اعتراف خود را استوار نگاه داریم.

۱۵: زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعفهای ما همدردی کند،

بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است،

بدون اینکه گناه کند.

۱۶: پس آزادانه به تخت فیض نزدیک شویم

تا رحمت بیابیم

و فیضی را حاصل کنیم

که به هنگام نیاز یاریمان دهد.

این حقایق برای ما مکشوف شده اند. حال چکار می توان با آن ها کرد؟ مسیحیانی هستند که به کمک نیاز دارند ولی می ترسند جویای آن شوند. این آیات به ایشان می گوید که دست از ترس بردارند (کلمه "آزادانه" در آیه ۱۶ معنی "اطمینان" و "شهامت" را نیز دارد)، چون فیض خدا در دسترس ایشان است.

یعقوب ۱

۵: اگر از شما کسی بی بهره از حکمت است، درخواست کند

از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می کند،

و به وی عطا خواهد شد.

۶: اما با ایمان درخواست کند

و هیچ تردید به خود راه ندهد،

زیرا کسی که تردید دارد،

چون موج دریاست که با وزش باد به هر سو رانده می شود.

او ما را ملامت نخواهد کرد، بلکه در دعا با ما همدرد خواهد شد و به ما کمک خواهد کرد. این کار، راز خدا است که در ایمان فاش می گردد، و هر ایماندار لازم است در دعا و صبر، از خدا بخواهد برایش مکشوف نماید. این تشویقی برای کاربرد کلام در زندگی شخصی ایمانداران است. و نه تنها بخاطر خدمت کلام، بلکه مقاومت در برابر وسوسه های گناه. او می داند چه باید در این رابطه بدانیم و بکنیم، چون خود زندگی بدون گناهی را گذراند. ممکن است سؤال کنند، "خوب او گناه نکرد، پس چگونه می تواند به من گناه کار کمک کند. من محتاج کسی هستم که مانند من گناه کرده و شکست را چشید باشد". اما خودشان این کار را در زندگی انجام نمی دهند. هیچکسی موسیقی را از کسی که آن را بلد نیست، نمی خواهد یاد بدهد. مربی که فوتبال را نمی شناسد برای خود

انتخاب نمی کند، یا شخصی که خود دو بار طلاق گرفته را مشاور ازدواج خود نمی شناسد. اما به ما، عیسی داده شد که تمام فشار هائی که متقاضیان متحمل می شوند را چشید (و بیشتر)، و شکست نخورده. او بهتر می تواند راه موفقیت را نشان دهد. او می تواند و می خواهد به متقاضیان کمک کند. او می خواهد، ”آزادانه به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاریمان دهد“ (عبرانیان ۴: ۱۶). او ”کاهن اعظم“ ما است. در نتیجه دلیل ندارد که از گناهان خود بترسیم و آنها را در خفا پنهان داریم. شیطان است که می ترساند، نه خدا. می گوید نزدیک به او نشو، ضرر خواهی کرد. اگر به ترس ادامه دهد، خدا نیست که مسئول است، خودش مسئول است. امید بسیاری داده شده چون شرارت ها نیز بسیارند. مشاوران باید با این حقایق آشنا شوند تا بتوانند کمک مؤثری را بکنند. راجع به تثلیث در فصل های بعد که مربوط به موضوع های دیگر می شود صحبت خواهیم کرد. خصوصاً در جائی که صحبت از کفارۀ گناهان می کنم و ارتباطی که با رستگاری انسان دارد. آنچه در این قسمت می خواهم به آن تاکید کنم، جوانب عملی اصول تثلیث می باشد، و دست برداشتن از تصورات و دخالت های باطل.

فهرست زیر نویس های فصل چهارم

- (۱) مزمور ۸ و ۱۹. آفرینش همه جا صحبت از خدا می کند. برای کسانی که گوش شنیدن آن را ندارند، مبهم است و معنی ندارد.
- (۲) مزمور ۲۹: ۳ تا ۹ (خصوصاً ۹).
- (۳) کلام خدا این بیگانگی و وهشت را روشن ساخته. عبرانیان ۲: ۱۵ می گوید، ”و آنان را که همه عمر در بندگی ترس از مرگ به سر برده اند“. همچنین اول قرنیتان ۱۵: ۵۵ تا ۵۷ می گوید ترس از مرگ ”نیش مرگ“ kentron است. آنچه این نیش را به مرگ می دهد (ترسی که حاصل از آن است) قضاوتی است که درب ورودی آن را ساخته. مردم کم و بیش می دانند که روزی مورد قضاوت قرار خواهند گرفت (عبرانیان ۹: ۲۷)؛ می دانند که نخواهند توانست در مقابل این قضاوت بایستند (مزمور ۱: ۵)، و ”افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است“ (عبرانیان ۱۰: ۳۱). اما عیسی برای کسانی که به او ایمان دارند این نیش را برداشت و همراه ترسی که در بر دارد (اول قرنیتان ۱۵: ۵۴ و ۵۷؛ عبرانیان ۲: ۱۴ و ۱۵). گم گشتگی که مردم دارند بخاطر رابطه شکسته ایست که با هم دارند، ولی بیشتر از آن رابطه شکسته با خدا است (افسیان ۲: ۱۲پ).
- (۴) این وضع کماکان ادامه دارد (با تمام اثراتی که دارد)، چون کلام توضیح می دهد و پریشانی را بر می دارد. روح القدس فیض را می بخشد تا بر اثرات لعنت قالب شویم (رومیان ۵: ۲۰)، و به ایماندار قدرت تحمل درد را می دهد (رومیان ۸: ۱۸ تا ۲۳).
- (۵) همچنین به ایوب ۱ و ۲؛ دانیال ۱۰: ۱۰ تا ۳۱؛ افسسیان ۶: ۱۲؛ اول یوحنا ۵: ۱۹ مراجعه کنید.

- (۶) من با این مسئله در چهار قاره مختلف روبرو شده ام. می توان گفت مسئله اصلی مشاوره مسیحی است.
- (۷) می گوید این راه من است. برای او مذهب و دنیا بی طرفند.
- (۸) در صورتی که کلام خدا هر روز را روحانی می شمارد. خدا در همه جا هست و همه روز را مقدس کرده. نتیجتاً یکشنبه ها را می توان گفت «سرور» روز ها.
- (۹) مشاوران لازم است این موضوع را گشوده و باز کنند تا برداشت متقاضی بکلی تغییر کند. مسیحیانی که نوع زندگیشان به شکل «روز خدا / روز های خود» بوده، به مسائل نیز اصولاً با دیدگاه دنیوی می نگرند (فکر می کنند ربطی به کلیسا ندارد!). نتیجتاً لازم می شود به این مسئله توجه بشود و آن را برایشان روشن کنند.
- (۱۰) Rational Emotive Therapy
- (۱۱) قضاوت ارزی را تقریباً بلا می شمارد.
- (۱۲) اول قرنهای ۱ و ۲.
- (۱۳) اول قرنهای ۱۳: ۹ تا ۱۲
- (۱۴) نخود سیاه را در هیچ دکان یا فروشگاهی نمی توان یافت چون ابتدا باید آن را خورد کرده در آب بریزند تا به شکل لپه درآید و آنوقت از آن استفاده کنند. دنبال نخود سیاه رفتن یعنی دنبال چیزی رفتن که وجود ندارد.
- (۱۵) و از منافع بی شمار کوتاه مدت نیز غافل نباشید (مزمور ۱۰۳: ۲). بسیاری از بی کفایتی های موقتی که متقاضیان از آن شکایت می کنند را می توان با سخاوتمندی و تحمل بی نهایت خدا نشان داد (متی ۲۰: ۱۵؛ دوم پطرس ۳: ۹ و ۱۰).
- (۱۶) برای بحث بیشتری راجع به مکاشفه به کتاب من «وقت آن رسیده» The Time is at Hand مراجعه کنید.
- (۱۷) تاکید بر کسانی است که ملزم شده اند انتقام خود را بگیرند. من کتابی در این مورد نوشته ام به نام «چگونه بر شرارت مقابله کنیم» (این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده است)، که آیات رومیان ۱۲: ۱۴ تا ۲۸ را بررسی می کند.